

کولی سیمین بهبهانی

احمد ابو محبوب

کولی در ادبیات شرق و غرب جهان منبع الهام بسیاری از شاعران بوده است. الکساندر پوشکین، ویکتورهوگو، شارل بودلر، حافظ، مولانا، و سعدی را می توان از جمله سراینده‌گان و نویسندگان شمرد که به گونه ای با کولیان احساس پیوند و نزدیکی می کرده و زندگی و آداب این گروه مردم خانه به دوش را بن مایه برخی از آثار خود ساخته اند. سیمین بهبهانی نیز، در کنار چنین شاعران، کولی را از مناظر گوناگون به وصف می آورد.

گاه انسانی آرمانی و معرف ایده آل های عاطفی خود می بیند:

درقاب سرخ غروب، قامت کشیده و راست

کولی به سان بتی از آبنوس و طلاست

الماس قطره اشک، آویز سرمه ناز

آن قطره کار غمت، وین سرمه کار خداست

و گاه بازتاب و تصویری از خود می شناسد:

کولی! جوابم نگفتی، تقلید هر گفته کردی

با چون منی خسته آیا، این طنز و شوخی رواهست؟

کولی منم، آه! آری، اینجا بجز من کسی نیست

تصویر کولی ست پیدا، رویم در آینه تا هست

از دیدگاه بهبهانی، کولی، رها از قید و بند های متعارف اجتماعی، در عین حال نمونه

انسان ستم دیده و تحقیر شده ای است که شاعر برایش دل می سوزاند و آرزوی

رهاییش را دارد:

بالا گرفته کار جنون، کولی دوباره زار بزن

بغض فشرده می کشدت، فریاد کن هوار بزن

عشق است جمله هستی تو، جانت به نقد اوست گروه

انکار خویشتن چه کنی؟ بر شو به بام و جار بزن

و باز از زبان حافظ:

فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب

چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان یغما را

همین صفات را برخی از دیگر شاعران نیز برای کولیان بر شمرده اند، از آن جمله

فخرالدین عراقی:

عیشی نبود چو عیش لولی و گدای

اورا نه خرد، نه ننگ و نه خانه ماند جای

اندر ره عشق می دود بی سرو پای

مشغول یکی و فارغ از هردو سرای

نام ها و لقب هائی که برای این گروه از خانه به دوشان در ایران به کار برده می شده مردم خانه به دوش چه خصوصیتی داشته اند و چه کسانی بوده اند که چنین مورد توجه شاعران، و تنها شاعران و هنرمندان واقع شده اند؟ این گروهی که در ایران چند اصطلاح برای نامیدن آنان به کار برده می شود؛ از جمله کولی، لولی- که گویا نام قدیم تر و اصلی شان بوده است-، قراچی یا غرچه- در آذربایجان-، غرشمال- در خراسان، که شاید آمیزه ای از اصطلاح «غیراشمار» یا «غیرشمار» باشد به معنای کسانی که در شمار بیگانگان هستند و نه در شمار خودی.

نام کولی هم گویا تغییر شکل و تحریفی از کابلی یا کاؤلی باشد و شاید به دلیل این، چنین نامی به آنان داده شده که از سمت شرق ایران و از مسیر کابلستان وارد فلات ایران شده اند. در تاریخ آمده است که شاپور ساسانی چند هزار نفر از این مردم را از کابل به ایران آورده و به کار ساختن سد شوشتر واداشته است. اگر چنین باشد، در واقع از گونه خطاهای نامگذاری کولیان است که در اروپا رایج بوده. به عنوان نمونه، در انگلیس کولیان را مصری پنداشته اند و نام "جیپسی" بدانان داده اند، یا در فرانسه آنان را از ایالت بوهیم در اتریش می پنداشته و از همین رو «بوهیمی» نامشان داده اند.

اما نام لولی در تاریخ ایران، نخستین بار در ماجراهای زمان بهرام گور دیده می شود که مربوط به دوران ساسانیان است. این ماجرا که در «غرر اخبار ملوک الغرس» و «مجمَل التواریخ و القصص» و «سُنی ملوک الارض» و «مروج الذهب» و «فارسنامه» و «جوامع الحکایات» آمده چنین است که بهرام گور وسایل نشاط و شادمانی و طرب را برای ایرانیان فراهم می آورد و جشن های فراوان برگزار می کرد، به نحوی که کار مطربان بالا گرفت و ارزش کارشان بسیار شد. «جوامع الحکایات» در باب چهارم، بقیه ماجرا را این گونه می نویسد: «گویند روزی بهرام گور به شکار برون رفته بود. جماعتی را دید از بازاریان که بر لب کشتی نشسته بودند و بی مطرب شراب می خوردند. بهرام بر سر ایشان بایستاد و گفت به چه سبب شما از نعمت نغمه مطرب محروم اید؟ ایشان گفتند: ای پادشاه ایام دولت تو روز بازارِ مطربان است و همه را دست به دست می گردانند و خریدار بسیار دارند، و ما امروز مطربی به صد درم بطلبیدیم نیافتیم. بهرام چون این سخن بشنید، گفت: «در این باب تأملی کنیم و آنچه به خوشی عیشِ شما باز گردد تقدیم نماییم. چون بازگشت، بفرمود تا نامه نوشتند به نزد یک سنگل و از وی مطربان خوش آواز خواست و او به امثال پیش آمد و هزارمطرب خوش آواز فرستاد تا در میان ایرانیان بماندند و ایشان را توالد و تناسل شد و امروز این لولیان که هستند از نسل ایشانند.»

در این که این گروه در زمان بهرام گور از هند به ایران آمدند تردیدی نیست. در نزدیک سند شهری نیز به نام "لور" وجود داشته است که نام این گروه رامشگران

مهاجر از آن گرفته شده است. این شهر "لور"، یا با تغییر واج، "لول"، اولین شهر نواحی سند و نزدیک به مرزهای ایران دوران ساسانی بود که ایرانیان و بعدها اعراب از سرزمین هند می شناختند و به همین دلیل این نام را بر آنان نهادند و آنان نیز همین نام را پذیرفتند. این گروه، دسته دسته در سراسر ایران پراکنده شدند و از ایران به نواحی دیگر جهان کوچ کردند.

این گروه های آوازه هرگز وارد هیچ تمدنی نشدند و زندگی ساده و خشنی را گذراندند؛ و نیز هرگز فرهنگ و عقاید پنهان خود را آشکار نکردند و هرگز هم آن ها را از دست ندادند؛ حتی سرگذشت پدران خود را فقط در آوازه ها و تصنیف هایشان می خواندند. کسی دقیقاً نمی داند تاریخ آنان چیست و به قول دکتر زرین کوب، احتمالاً خودشان هم بجز همان تصنیف ها چیزی نمی دانند. این گروه ها همیشه در حواشی شهرها زندگی می کردند و با مردم نمی آمیختند. مردانشان روزها به کارگری و عملگی و کارهای پست و نیز گاهی به دزدی می پرداختند و زنانشان هم با رقاصی و هم بستری با مردان و گاهی در یوزگی به سر می بردند. به این ویژگی ها در ادبیات فارسی اشاره های بسیار رفته است. به نظر من سیمین بهبهانی کوشیده است تا کولی را همچون "رند" حافظ به یک اسطوره تبدیل کند و شخصیت شعری متمایزی که خاص خود اوست بیافریند. این شخصیت یا پرسوناژ شعری سیمین چندین خصوصیت دارد که مهمترین همه آنها زن بودن کولی او است، با همه خصوصیات یک زن. البته در سرتاسر تاریخ ادبیات ما، کولی یا لولی همیشه مادینه بوده است. می

توان گفت که شاعران گذشته، که بویژه در فرهنگ مردسالار می زیسته اند، طبیعتاً دید و نگرش خود را ارائه می داده اند و از کولی، گونه ای معشوق مؤنث را اراده کرده اند. این معشوق مؤنث، با معشوق مذکر - که اغلب چهره معشوق در ادبیات ایران تا قرن دهم و یازدهم و حتی دوازدهم و سیزدهم بوده است - کاملاً متفاوت است. شاید بتوانیم این لولی یا کولی را کمال مطلوب معشوق مؤنث در ادبیات گذشته بدانیم که در مقابل معشوق مذکر که قد عَلم کرده است؛ زیرا که مؤنث های غیر لولی هرگز امکان ظهور آزاد در اجتماع و عشق را نداشته اند و بنابراین، «این لولیان شوخ شیرین کارِ شهر آشوب» جای خالی آنان را پُر کرده اند و در مقابل معشوقان مؤنث مذکر خودنمایی و مقابله کرده اند. در حقیقت نمادِ نوعی گریز از هنجارهای فرهنگی و اجتماعی و دینی هستند. اما این بار، سیمین با دید دیگری به کولی نگاه می کند. به دیدِ زنی عاشق و از نظر روانشناسی اکتیو و فعال، و نه منفعل و تنها کنش پذیر. پس کولی همچنان زن و مادینه می ماند اما از معشوق به عاشق تبدیل می شود. صفات و ویژگی هایی که اغلب در گذشته در لولی دیده می شد، عبارت بود از: سرمست، شنگول، شوخ، شیرین کار، شهر آشوب، شورانگیز، عشوه گر. این نوعی نگاه از خارج است، از بیرون جمعِ لولیان به لولیان می نگرد و در واقع نمای بیرونی آنها را می بیند: نگرشِ سیمین به گونه ای کاملاً متفاوت است و در واقع نگاه از درون است. از طرفی، خود سیمین یک زن است، کولی هم یک زن است، زنی که بازهم همان صفات و ویژگی های سرمستی و شهر آشوبی را دارد اما چیزهای دیگر در وجود

او هست که پیش از این دیده نمی شد و به چیزی گرفته نمی شد. سیمین در واقع سرنوشت و سرگذشت زن را بر او با زنی تاباند. این کولی اکنون چهره دیگری را از خود می نمایاند. اگر بخواهیم ویژگی های کولی سیمین را بر بشماریم می توانیم چنین بیاپیم.

۱- محرومیت- این کولی از نظر فرهنگی محکوم است که محروم باشد و دین و ایدئولوژی که حاکم بر این فرهنگ است، او را نسبت به مرد، انسان کمتری می شمارد و بنابراین در زندگی نیز سهم کمتری برای او قایل می شود؛ این محرومیت مربوط به جنسیت می شود:

نشان خرسندی، دو آه و آرامش

میان تاریکی، دو نقطه روشن بود

شقیقه کولی، چکش به سر می کوفت

دو تسمه از رگه اش، کنار گردن بود

«به چار یک بس کن!» به کلام محکم گفت

که حصّه ات از سیب، چنین معین بود

سیمین در این قطعه شعر، محرومیت و محکومیت او را از دیدگاه فرهنگ

مردسالار «کلام محکم» مطرح می کند و مستقیماً نشان می دهد که کولی یک زن محروم است که ازدیدگاه فرهنگی، بدون هیچ دلیل انسانی و اقتصادی، دارای محرومیت انسانی و اقتصادی است و توانایی های او به هیچ گرفته می شود. چنین است که سیمین می گوید:

سیمرغ بودی که خورشید، از سینه ات شیر نوشید

در خاکسار حضيضی، اوج آفرین شهپرت ریخت

این امر، او را در تاریخ گرفتار گونه ای رنج و سختی و سرکوب کرده است. اگرچه زن در ایران، رفته رفته - هرچند به کندی - به آگاهی های خاص خود می رسد و توانایی های خود را بروز می دهد، اما هنوز آن فرهنگ مردسالار کمین کرده و ابزار سرکوب را در دست آماده دارد تا با یک تکفیر و تفسیق یا هر سلاح دیگری او را خاموش و سرکوب کند. این خاموشی و سرکوب، سرگذشت تاریخی کولی بوده است:

اعصار تیره دیرین، در خود فشرده تنت را

بیرون گرا که چو نقشی، در سنگواره نمایی

کولی! برای نمرن، باید هلاکِ خموشی

یعنی به حرمت بودن، باید ترانه بخوانی

در واقع، این کولی به دلیل همان گونه محرومیت ها و سرکوب ها، همواره

قربانی و مورد ستم بوده است:

آن سوی چهره او، نیلی زسیلی تو

وین سو گرفته فراز، یعنی، بزن که بجاست

در برق خنجرِ تو، با استواری گام

آورده سینه به پیش، یعنی: بگش که رواست !

آتش نشسته فرو، کوچیده "بیله" او اوخسته از همه سو، غیر از تو هیچ

نخواست

این قربانی شدن نیز محصول صداقت او است؛ شاید هم محصول تسلیم او.

نکته مهم اینجاست که متأسفانه در جامعه ها و مخصوصاً جامعه های

مردسالاری مثل جامعه ما، خود زنان هم خودشان را سرکوب می کنند؛ هم

خودشان را و هم زنان دیگر را؛ و برای این سرکوبی، ایدئولوژی هم دارند.

حسادت ها نسبت به هم، کینه هایی که از هم به دل می گیرد، دشمنی با

یکدیگر به خاطر عشق به یک نفر، جنگ مادر شوهر و عروس، جنگ خواهر

شوهر و زن برادر، درگیری مادر و دختر، و بسیاری از این گونه نزاع های

ابلهانه، همان چیزی است که فرهنگ مردسالار و سلطه گر ایجاد کرده است تا

اتحاد خواهرانه میان زنان را از بین ببرد و سلطه اش همواره باقی بماند، اما متأسفانه زنان سنتی هنوز این امر را درک نکرده اند. این زنان بسیار سنتی و مردسالار، ممکن است لباس هایشان امروزی باشد اما هنوز سطح فکر و درک و درون و احساسشان در همان حد و اندازه ها متوقف مانده و از طریق تربیت، مستقیم و غیرمستقیم به پسران و دخترانشان منتقل می شود. اما کولی سیمین از این جرگه نیست، او بسیار پیشرو است و اگر کینه ای دارد، تنها نسبت به فرهنگ سرکوبگری است. که او را موجودی بزدل و خموش و بی جرأت بار آورده است و نه به مرد کینه می ورزد و نه به هیچ زنی، بلکه نسبت به فرهنگی کین می توزد که وی را نسبت به همه کس بدبین بار آورده است:

کولی! بهاری جذامی، زد خیمه بردشت جانت

جز چرک نفرت چه داری در تاولِ هر جوانه؟

هر گل به چشمت نماید، چون پنج پر زخم خونین

هرشاخه در جنبش آید، چون هفت سر تازیانه کولی! نشان حقیقت، از دوست

پرسیدی و گفت:

«تغییر حروف عظیمش، خاموشی جاودانه.»

2-دیگر این که این کولی، زخم خورده و تحقیر شده است:

کولی! زشراب خانگی مست نشد

ورگفت که شد، چنانکه بایست نشد

این سان که به دست رد به دورت افکند

کس در پی خواریت از این دست نشد

گویی همواره گرفتار یا در معرض فریب و نیرنگ بوده و با آن دست و پنجه

نرم می کرده است:

خواب از سرت رفت و دیدی، تعویذ و مهر و شان نیست

آهی گذشت از لب خشک، اشکی ز چشم ترت ریخت

3- به هرحال از همین جا و به همان دلایل گذشته، وجود کولی را گونه ای بی

اعتمادی و نا امنی فرا گرفته؛ او به محیط اعتماد نمی کند و بنابراین همواره

چیزی یا سلاحی برای دفاع از خود دارد، که معقول به نظر می رسد:

کولی! میان انگشتر، زهری نهفته ای دیدی

تا واره‌ی به تأثیرش، روزی که نیست تدبیری

کولی! نگاه می داری، تیغی به جامه ها، باری

تاجوهرش کند کاری، زهرار نداشت تأثیری

حتی اگر این دفاع از خود به صورت خودکشی باشد؛ چیزی که در میان دختران و زنان سرخورده جامعه ما فراوان دیده می شود. یا:

تیغه اعتمادش، در دوپستان نهفته

با دل نابکاران، گرم پیکار می شد

بدین ترتیب می بینیم که نا امنی، از کولی چهره ای مبارز و گاه حتی خشن ساخته است.

4- پیوند با طبیعت - کولی سیمین آمیخته با طبیعت است؛ در آن و با آن می زید

و در واقع فرزند دست و طبیعت است. او یک انسان طبیعی است:

یال اسبش که می تاخت، باد را شانه می زد

ضرب نعلش که می کوفت، رقص تاتار می شد

میش آینه چشمس - همچو بختش به دنبال -

پوستش زیر انگشت، موج پندار می شد

با سر انگشت، دل را، در تن ترکه می راند

هرسبد شعرواری، عشق و ایثار می شد.

5- سادگی و ویژگی دیگر کولی است. این سادگی محصول طبیعی بودن او است.

پیوند با طبیعت، او را چنین بار آورده است و از همین روی است که به سادگی
فریب می خورد؛ او در عشق، در معیشت، در زندگی و در همه چیز ساده و
طبیعی است. وقتی سیمین می گوید:

دامنِ هزار چین را، گردِ دست تاب داده

چابک از فرازِ دیوار، روی سبزه ها پدیده

خسته خسته خسته راه، دست را فراز کرده

تشنه تشنه تشنه نور، سیب راز شاخه چیده

آن چنان ساده است که مفهوم دزدی رادرک نمیکند و مرزبندی ها و دیوارها
برایش مفهوم طبیعی و انسانی ندارند. بدون خیال و بدون قصد دزدی از دیوار
می پرد و سیب را می چیند و می خورد، فقط به این دلیل که خسته راه و
گرسنه بود؛ همین.

6- آزادی و آزادگی-مهمترین ویژگی این کولی است . او در بند کسی یا چیزی
یا جایی نیست. آزادگی وحشی و سرکشی دارد که رام شدنی نیست همین
آزادی و آزادگی نیز حاصل خلق و خوی طبیعی و دشتی او است. اصلاً آزادی و
آزادگی برای او طبیعی است:

چون غزالان خانگی، بندی خواجه نیستی

جان آهوی دشت را، الفتی با حصار نیست

با گل و باغ و بوستان، این غریبی تو را رواست

هفت رنگ است سبزه اش، ساده چون مرغزار نیست

تَلخِپَروردِ کاسنی، در دلِ درّه بوده ای

عطر شیرین اطلسی، با تنت سازگار نیست

پیکر وحشی بلوط، دور خوشتر زسرو ناز

چشم پیوندشان مدار، کآن دو را یک تبار نیست

7- غربت و تنهایی و بی خانمانی - همین غربت و تنهایی نیز حاصل طبیعی بودن و

سادگی و آزادگی کولی است. این سرنوشت تاریخی لولیان یا کولیان بوده

است و در فرهنگ ما هم، زنان به خانمان مردان تعلق دارند و فقط زمانی از

خود خانمانی دارند که مرد مُرده باشد. تازه آن وقت هم باز مستقل نیستند؛

چرا که پسر و فرزندانش نقش مردِ او را بازی می کنند.

کولی! اینجا چه می کنی؟ که در این غربت غریب

ماندنت را قرار نه، مردنت را فرار نیست

این مفهوم بارها در شعرهای کولی واره سیمین تکرار شده است .

کولی: آواز غربتت، جز غم روزگار نیست

باز اما بخوان، بخوان، که جز این غمگسار نیست

گاهِ آواز خواندنت، اشک می ریزد از دو چشم

زمزمه - هرکجا که هست - بی یکی چشمه ساز نیست

هم وانهاده است و رها شده، هم دور از یارِ احتمالی، و هم زخم خورده و فریب

دیده به جای مانده:

رفت آن سوار، کولی! با خود تو را نبرده

شب مانده است و با شب، تاریکی فشرده

8-شادی و نشاط و سرمستی - کولی شاداست و سرزنده، همراه طبیعت می

شکفتد و می خندد. همین مورد هم بود که در ادبیات گذشته مورد توجه

شاعران قرار گرفته بود و این شادی البته پوششی بر عمی می توانست باشد.

کولی سیمین، چنین است که با دل گریان، لب خندان دارد و در بیانِ دردِ

خویش سکوت میکند و خاموش است؛ اگرچه بارها سیمین او را به شکستن

سکوت فرا خوانده است. به هر روی، مغرورانه و آزاد، شاد و سرزنده است و

شور زندگی در او موج می زند:

با قدم های کولی، دشت بیدار می شد

با زلالِ نگاهش، بر که سرشار می شد
لب زهم باز می کرد، کهکشان می درخشید
موی بر چهره می ریخت، آسمان تار می شد

9- و اما عشق در کنار آزادی، مهمترین ویژگی کولی است. عشق کولی ساده و بی پیرایه است، آزاد و صمیمانه و وحشی است، بی قید است حتی اگر کوتاه و قطعی باشد، و شجاعانه و بی پروا است و گاه همین عشق ساده و صمیمی منجر به زخم خوردگی و فریب او می شود اما او عشق را رها نمی کند؛ این همان عشق کامل است:

کولی کنار درخت، تسلیم مطلق عشق
پاچین نازک او، در موج باد رهاست
جام بلور افق، آنک لبالب درد
آوار دوده و نیل، با ذره های هواست

او در عشق، شجاع و دلاور است و همچون حافظ از قاضی نمی ترسد:

سکوت سهمگین را، از این سرا بتاران
بخوان، برقص - آری - بخند و های و هو کن
سوار چون در آید در آستان خانه

گلی بچین و بادل، نثار پای او کن

سوار در سرایت، شبی به روز آرد

دهد به هرچه فرمان، سراز ادب فرو کن

سحر که حکم قاضی رود به سنگسارت

نماز عاشقی را به خونِ دل وضو کن

یا در کولی واره "۹" مرا گوید:

زین شوخی و هرسناکی، گر شحنه با خبر گردد

شمعی به هر سر انگشت، آتش زند به تعزیری

قاضی تو را سوی زندان، گبسو بریده خواهد برد

پیچیده گردِ هر ساق، هر پا فدای چو زنجیری

کولی! سرای این مستی، می دانی و نمی ترسی

دل، زان که دل در او بستی، می میری و نمی گیری

این نهایت شجاعت عاشقانه است. اصلاً عشق با شجاعت همراه است و کولی

که عشق را حق خود میداند، نمی ترسد و بنابراین از آن نمی پرهیزد. درواقع،

کولی سیمین، با کولی های گذشته ادبیات فارسی تفاوت مهمی دارد؛ کولی

سیمین، از طرفی بازنمایی خود او است و از دیگر سو تصویر تبار زن و سرگذشت او در تاریخ ما است .

منبع : بنیاد مطالعات ایران